

کرمان در دوره محمدشاه با تکیه بر حکومت و شورش آقاخان محلاتی

(۱۲۶۴ - ۱۲۵۰ هـ ق)

مهتا خاکساری

علی رحیمی صادق

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی اوضاع کرمان در دوره محمدشاه قاجار و آثار و نتایج سیاسی آن است. در این دوره از ۱۲۵۰ق، تا ۱۲۶۴ق، در کرمان پنج حاکم، آقاخان محلاتی، فیروز میرزا، خانلر میرزا، فضلعلی خان قراباغی و عباسقلی خان جوانشیر به حکومت رسیدند. پژوهش پیش رو با روش توصیفی-تحلیلی و با بررسی منابع، در پی پاسخ به این پرسش است که اوضاع سیاسی کرمان در دوره محمدشاه قاجار و شورش آقاخان محلاتی چگونه بوده؟ یافته‌های پژوهش حاکی است کرمان به دلیل شرایط خاص، حضور گروه‌های مختلف با اعتقادات گوناگون و دوری از حکومت مرکزی پیوسته با مشکلاتی روبرو بود که در مناسبات سیاسی طرفین تاثیرگذار بوده و شورش آقاخان محلاتی پیامدهای گسترده امنیتی و سیاسی در برداشت.

واژگان کلیدی: قاجار، کرمان، محمدشاه، آقاخان محلاتی

مقدمه

قرار گرفتن کرمان در ناحیه جنوب شرقی ایران بر سه راه ارتباطی، وجود آب و هوای گرم و خشک و نواحی بیابانی، کمی ریزش باران و دوری از مرکز حکومت باعث گردید تا این منطقه در طول تاریخ شاهد فراز و نشیب‌هایی باشد.

با تشکیل سلسه قاجار و تثبیت سلطنت در این خاندان، با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی ولایات، مناسبات حکومت مرکزی با مناطق مختلف ایران روال ویژه‌ای یافت که مجموعه‌ای از توجه یا عدم توجه را شامل می‌شد. تاریخ کرمان در این عهد پر تلاطم و با فراز و نشیب‌هایی همراه بود، دیدگاه شاهان قاجار نسبت به کرمان از بی‌توجهی در مراحل اولیه تا احتمال به رونق آن در دوره ابراهیم‌خان ظهیرالدوله (۱۲۴۰-۱۲۱۸ق) در نوسان بوده که در اوضاع سیاسی کرمان تا ابتدای دوره محمدشاه بخش‌های مختلفی را رقم زده است. مرور ادبیات پژوهشی تحولات کرمان در عصر محمدشاه نشان می‌دهد، که مسئله چگونگی اداره سیاسی، شورش‌های محلی و چگونگی برقراری امنیت در کرمان

دوره محمدشاه، چندان مورد عنایت محققان قرار نگرفته است، موضوعی مغفول، که مقاله حاضر می‌کوشد بدان بپردازد.

آقاخان محلاتی (۱۲۵۲ - ۱۲۵۱ ق)

در نخستین سال حکومت محمدشاه قاجار حکومت کرمان به آقاخان محلاتی رسید، او پس از فوت پدرش به‌عنوان پیشوای فرقه اسماعیلیه برگزیده شد. دوره حکومت او در کرمان با پشتگرمی به الطاف شاه آغاز شد، اما با سودای قدرت‌گیری و جنگ و یاغی‌گری به پایان رسید، اما پیش از پرداختن به حکومت آقاخان ابتدا پیشینه وی را بررسی می‌کنیم. هر چند تفکر و پایگاه اسماعیلیه منسوب به محلات و کهک بود اما تا سال‌ها کرمان را به‌عنوان مرکز قدرت خود قرار دادند.

پس از مرگ سید ابوالحسن خان بیگلربیگی به عنوان والی در کرمان (۱۲۰۶-۱۱۷۰ق)، خانواده او مدتی در کرمان ماندند، پس از فتح کرمان - توسط آقامحمد خان - به پاس مقاومت پدرشان در مقابل لطفعلی خان زند و عدم تسلیم کرمان، املاکی در کهک و محلات و فراهان به آنها بخشیده شد و این خاندان به آنجا گسیل شدند. (سپهر، ۱۳۴۴: ۷۰) امام اسماعیلی شاه‌خلیل‌الله پسر ابوالحسن‌خان که در ۱۱۵۳ق، در کرمان متولد شده بود محلات را پس از مدتی ترک کرد و به یزد رفت. غوغای مریدان و قدرت روزافزون وی موجب مخالفت بعضی از علما و روحانیون یزد شد تا عاقبت روزی اختلاف بعضی مریدان اسماعیله با تنی چند از بازاریان یزد بالا گرفت و به مقابل خانه شاه‌خلیل‌الله کشیده شد. با تحریک چند تن از روحانیون یزد و از همه بیشتر ملاحسین یزدی و بازاریان معترض به خانه شاه‌خلیل‌الله هجوم بردند، پس از قتل او، خانه را غارت کردند. حاجی محمدزمان‌خان حکمران یزد، ملاحسین و چند نفر از محرکان ماجرا را دستگیر کرده و به فرمان فتحعلی‌شاه به تهران فرستاد. شاه قاجار فرمان به زندان و فلک ملاحسین داد. نحوه جزئیات قتل او را می‌توان در روضه الصفا (هدایت، ۱۳۸۰: ۷ - ۷۷۲۶) و تاریخ منتظم ناصری (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۱: ۱۵۳۷) مطالعه کرد. پس از او پیشوایی اهل اسماعیلی به پسرش حسنعلی‌شاه یعنی آقاخان بعدی رسید و این نام به صورت عنوان پیشوایان اسماعیلی در آمد.

فتحعلی‌شاه از خانواده آقاخان دلجویی کرد و انتقام بسیار شدیدی از قاتلان شاه‌خلیل‌الله کشید و آقاخان را به فرزندی قبول کرد. (ظل‌السلطان، ۱۳۶۳: ۱۹۷) فتحعلی‌شاه دختر بیست و سوم خود سروجهان خانم را به عقد حسنعلی‌شاه در آورد. این امام اسماعیلی پس از آن‌که داماد فتحعلی‌شاه شد درباریان به احترام داماد شاه و سیادت، به او «آقاخان» خطاب می‌کردند و بعدها هم سایر مردم و پیروان او به درباریان تأسی کرده و به او «آقاخان» می‌گفتند. (بامداد، ۱۳۷۱: ۱ / ۳۵۶) پس از ازدواج، فتحعلی‌شاه حکومت قم و محلات را به علاوه ۲۳ هزار تومان نقد از خزانه به وی اعطا کرد. (ظل‌السلطان، ۱۳۶۲: ۱۹۷)

هنگام فوت فتحعلی‌شاه حدود یک ماه بود که حکومت کرمان در دست آقاخان قرارداشت، آقاخان که داماد شاه بود، چون از فوت پدرزن آگاه شد تصمیم گرفت به سوی تهران رهسپار شود، اما ابلاغی از سوی

محمدشاه که به جای فتحعلی‌شاه نشسته بود واصل شد که او را در حکومت کرمان ابقا می‌کرد. او در نخستین سال‌های حکومتش در کرمان موفق شد بدون آن‌که بودجه‌ای دریافت کند، با هزینه شخص خودش، شورش‌های جنوب را فرونشاند و در سال ۱۲۵۲ق، برادرش ابوالحسن‌خان را مامور فتح بمپور و بلوچستان کرد. (حسینی، ۱۳۲۵: ۱۰)

با برکناری و قتل قائم‌مقام فراهانی و به قدرت رسیدن حاج میرزا آقاسی، او که با کلیه برکشیدگان و بستگان قائم‌مقام دشمنی می‌کرد آقاخان را با بی‌احترامی معزول و به تهران احضار نمود. (خورموجی، ۱۳۴۴: ۲۹) علل عزل آقاخان در کتاب حقوق‌بگیران انگلیسی در ایران چنین آمده:

اولاً: نفرستادن مالیات به دربار یکی از دلایل مغضوب واقع شدن آقاخان در دوره اول حکومت بر کرمان بوده است. وی با تیکه بر مکتب مالی و ارادت مریدانش پول‌های بسیار در کرمان بذل و بخشش می‌کرده است.

ثانیاً: رفتار بد صدراعظم و ضعف دولت قاجار سبب شد تا آقاخان در هنگام لشکرکشی محمدشاه به هرات عکم مخالفت و طغیان برداشته و شورشی علیه دربار قاجار کند.

ثالثاً: هنگام لشکرکشی محمدشاه به هرات، مرزهای هندوستان در نظر دولت انگلستان به خطر افتاد، انگلیسی‌ها، آقاخان را تحریک به انقلاب و طغیان علیه محمدشاه کردند. (رائین، ۱۳۴۷: ۲۳۵)

آقاخان سعی داشت تا اقدامات خود را مردم‌خواهی جلوه دهد و مردم کرمان را در عدم متابعت از دربار با خود همدستان نشان دهد. «آقاخان در نامه‌های بسیارش به دولت انگلیس که در آنها تقاضای کمک و پول می‌کرده، شورش در کرمان را شورش مردمی تصور می‌کرد و مدعی بود که به‌عنوان دوست مردم، برخاست تا آنها را از ستمگری محمدمیرزا نجات دهد.» (بومن، ۱۳۷۶: ۶۵) آقاخان با تصور اعلام استقبال و تمرد از حکومت مرکزی مشغول بود که البته مریدان او در هندوستان، مصر و سودان نیز در تحریک این تفکرات تاثیر داشته است.

در این مدت جاسوسان این خبر را به تهران رساندند و شاه را از نیت آقاخان آگاه کردند. محمدشاه، شاهزاده فیروزمیرزا نصرت‌الدوله را به حکومت کرمان تعیین کرد و آقاخان عزل و به تهران احضار شد. (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۵-۴۴۴) آقاخان وقتی متوجه ماموریت فیروزمیرزا شد، به قلعه بم پناه برد، نصرت‌الدوله چون به کرمان رسید عباسقلی‌خان سرتیپ را با عده‌ای سرباز ماموریت داد تا قلعه را محاصره و آقاخان را دستگیر کنند. آقاخان قبل از ورود نصرت‌الدوله، تدارک قلعه‌داری را در بم مهیا نمود. برادران خود ابوالحسن‌خان و محمدباقرخان را به تاخت و تاز به هر طرف روانه نمود و ابوالحسن‌خان تا ماهان هفت فرسنگی کرمان را چاپید. میرزا حسین وزیر که راتق و فاتق امور کرمان بود سواره و پیاده از بلده و بلوک فراهم آورده، شاهرخ‌خان پسر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله را به مدافعه آقاخان برانگیخت. در نزدیکی ابارق - نزدیک بم - محاربه عظیم میانه او و ابوالحسن دست داد، ابوالحسن شکست و به قلعه بم نزد برادر

پیوست. (رساله وزیری، پاورقی فرماندهان کرمان، احمدی کرمانی، ۱۳۷۰: ۱۹۶-۱۹۳) آقاخان دلیل تحصن در قلعه بم و مراجعت نکردنش به کرمان را چنین نوشته است: «من خود فوراً به ملاحظه این که مبادا وهن و خرابی از بلوچ و غیره به ملک رسد، نتوانستم مراجعت به سمت کرمان نمایم، هرچند به واسطه رسل و رسائل خواستم رفع تهمت از خود و مهلت و مراجعت سردار از بمفهل بخواهم، صورت نیست تا این که شد، آنچه شد.» (حسینی، ۱۳۲۵: ۱۰) از آن جا که آقاخان امکان فرار نداشت قرآن مجید را حمایل و شمشیری به گردن آویزان نمود و خود را به رکاب نصرت‌الدوله که بردار شاه بود رساند و او را به قرآن قسم داد و گفت از کرده پشیمانم و از تو امان می‌خواهم تا نزد برادرت واسطه شوی که مرا عفو کند و به این شکل عفو شد. (حسینی، ۱۳۲۵: ۱۰) آقاخان که در سال ۱۲۵۳ ق، از ایالت کرمان عزل گردید، بیش از یک‌سال (چهارده ماه) در قلعه بم محصور بود. (وزیری، ۱۳۵۳: ۹۴)

به هر صورت، آقاخان پس از وساطت به نصرت‌الدوله نیز اطمینان نداشت، به تهران رفت، در حرم شاه عبدالعظیم متحصن شد. حاج میرزا آقاسی برای آقاخان پیغام فرستاد که در امانی و از بست بیرون بیا. (سپهر، ۱۳۴۴: ۷۵) آقاخان به نزد شاه قاجار رفت و طلب عفو کرد و مدتی بعد رخصت طلبد تا به مکه مشرف شود. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۱: ۱۶۴۹)

فیروزمیرزا نصرت‌الدوله (۱۲۵۵ - ۱۲۵۲ ق)

فیروزمیرزا در ۱۲۵۲ ق، به حکومت کرمان رسید. البته در سال‌های بعد فعالیت‌های آقاخان در جنوب شرق ایران کماکان ادامه داشت و سبب شد که هر یک از حاکمان، مدتی از حکومت خویش را صرف سرکوبی شورش‌های آقاخان در گوشه و کنار کرمان و بلوچستان و هرمزگان کنند. این اوضاع در دوران فیروزمیرزا، خانلرمیرزا احتشام‌السلطنه و فضلعلی‌خان قراباغی نیز چنین بود.

شاهزاده فیروزمیرزا در ۲۳ ماه صفر در ۱۲۵۳ ق، وارد کرمان شد، وزارت خویش را به میرزا حسین فرزند آقاعلی و عمل استیفا را به میرزا علیرضا تفرشی سپرد. (احمدی کرمانی، ۱۳۷۰: ۱۹۴) از وقایع دوران فیروزمیرزا ماجرای ملا علی‌اکبر زمان و تبعید وی است این شخص از علمای کرمان بود که در حرکات و عملکردش تندی زیادی داشت و خود را مقید به امر معروف و نهی از منکر در هر زمان با شدیدترین بیان، می‌داشت. این اوضاع تا حدی پیش رفت که او به دست خویش حد جاری می‌کرد و حکم می‌داد و این رفتار در نهایت سبب نارضایتی کرمانیان شد و تظلم به حکمران بردند. به هر صورت فیروزمیرزا ابتدا او را به یزد تبعید کرد و از آن جا به تهران فرستاده شد.

آخوند ملا علی‌اکبر زمان از علمای امامیه بود که به واسطه امر به معروف و نهی از منکر در ۱۲۵۴ ق، به یزد تبعید شد و از آن جا به همین سبب به طهران و از طهران به ارض قدس (مشهد رضوی)، و در آن جا در سال ۱۲۵۷ ق، به اشاره دولت ایران مسموم و به عالم جاوید شتافت. (کرمانی، ۱۳۷۶: ۱۰) علت تبعید او در ظاهر نامه‌ای بود که در شکایت از اخلاق و حرکات و تصمیمات فیروزمیرزا برای حاجی میرزا آقاسی

فرستاده بود و وزیر عین نامه را برای فیروزمیرزا به کرمان فرستاده بود و هر چند فیروزمیرزا قصد داشته به تذکری اکتفا کند اما در جلسه‌ای تقابل این دو معلوم می‌شود. (فرمانفرما، ۱۳۶۸: ۳۹)

فضلعلی خان قراباغی (۱۲۶۴ - ۱۲۵۶ ق)

مدتی بعد در سال ۱۲۵۶ ق، شاهزاده خانلرمیرزا به حکمرانی کرمان برگزیده شد و کمتر از یک سال این مقام را داشت. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۵۵۱) خانلرمیرزا برادر پادشاه بود، به دلیل کمی سن و تجربه، بنای ظلم و تعدی نهاد. رعایا به داد و فریاد آمدند و جمعی روانه طهران شدند، برخی به منازعه برخاستند و کلانتر قبای خود را وارونه پوشیده و نعل واژگونه زد، که رسم بود هرگاه طایفه کلانتری می‌خواستند دست حکام را از عمل بازدارند و مردم را بشورانند چند روز قبل می‌گفتند نمک نان را از حد بیش کردند و کلانتر قبای خود را وارونه می‌پوشید. از این دو اشاره مردم دهات و شهر اراده کلانتر را درک کرده و به دلخواه آن عمل می‌کردند و جمعیت، کرده حاکم را گوشمالی می‌دادند، بالجمله امنای دولت بر واقعه مستحضر گشته و بیم کاری خانلرخان را دانستند، او را معزول کردند. (احمدی کرمانی، ۱۳۷۰: ۱۹۹)

خبر نارضایتی و شورش کرمانیان باعث شد محمدشاه قاجار، فضلعلی خان قراباغی را به حکومت کرمان منصوب کند و در ماه محرم ۱۲۵۷ ق، به این شهر رسید. فضلعلی خان در کرمان یکی از صباپای مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله را به حباله نکاح در آورد و اولاد متعدد از او متولد شد، من جمله حسینعلی خان پسر بزرگ آن مرحوم، از این طریق او با خانواده شیخیه مرتبط می‌شود. (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۹۲) حکومت فضلعلی خان قراباغی در کرمان حدود دو سال طول کشید و در این مدت او سفری به بلوچستان کرد و آن منطقه را نظم و ترتیبی داد.

چنان‌که ذکر شد، آقاخان محلاتی پس از تحصن در بم به نصرت‌الدوله متوسل شد تا مورد عفو شاه قرار گیرد و از آن‌جا که بر جان خویش بیمناک بود در تهران ابتدا به حرم عبدالعظیم بست نشست تا با وساطت حاجی عبدالمحمد محلاتی و سپس حاجی میرزا آقاسی بخشیده شد. «ولیکن این سید جلیل به واسطه کثرت ثروت و بسیاری اصحاب دعوت از مرید و امت همیشه در سرش هوای عصیان و ادعای خودسری و طغیان بود.» (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۶۵) آقاخان محلاتی پس از شکست در اولین شورش‌هایش هنگام حکمرانی کرمان، به املاک خانوادگی خود در محلات بازگشت و دو سال در آن‌جا ماند تا در سال ۱۲۵۶ ق، هنگامی که شاه قاجار به نزدیکی محلات یعنی دلیجان سفر کرده بود از شاه اجازه سفر مکه خواست و شاه نیز با درخواست او موافقت کرد. (سپهر، ۱۳۴۴: ۳۵۰) او در این سفر حدود پانصد راس اسب عربی خرید و هر جا مبارز دلیری سراغ گرفت با بذل مال و بخشش فراوان با گروه خود همراه کرد و سپس به سوی کرمان رهسپار شد. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۱: ۱۶۴۹) او در این تصور بود که با پشتگرمی هواخواهان اسماعیلیه در شهر بابک کرمان، دوباره علم طغیان برافرازد. در این زمینه عطاءاللهی‌ها هم در شهر بابک و سیرجان زندگی می‌کردند، گروهی از معتقدان و مریدان او بودند که پشتیبانی آنان عامل اعتماد به نفس آقاخان محسوب

می‌شد. «زمانی که آقاخان نزدیک یزد رسید، حاکم یزد بهاءالدوله بهمن میرزا مقدماتی برای او فراهم، ولی آقاخان وارد شهر نشد و متعذر شد به این‌که مشغول اخذ زکوه جماعت عطاءاللهی هستم و راه کرمان پیش گرفت.» (وزیری، ۱۳۷۵: ۸۷۲)

از دیگر کارهایی که او این بار برای پیشبرد اهداف خویش انجام داد جعل فرامینی به دستکاری میرزا احمد اصفهانی که در شبیه‌سازی و مهرسازی تصنعی تسلط کامل داشت، احکام و ارقام مناسب به هر که خواست نگاشت. در ناسخ‌التواریخ چنین آمده: چند فرمان به نام محمداشاه بدین شرح جعل کرد که ما حکومت کرمان را تفویض به آقاخان نمودیم، امر و نهی او را مردم کرمان نافذ دارند و سر از فرمان او برنتابند. (سپهر، ۱۳۴۴: ۳۵۱) او همچنین نامه‌ای برای حاج سید جواد امام جمعه کرمان می‌فرستد و در آن توصیه می‌کند که مهمان پذیر باشید. نامه‌هایی نیز برای دیگر بازرگانان شهر نوشته و توضیح داده بود که من رخصت زیارت مکه خواسته بودم، در بین راه حکم حکومت کرمان به من رسید. (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۶۷) و به این شکل با عملیاتی روانی زمینه را برای حضور دوباره خود در کرمان فراهم آورد. آقاخان در این سفر حدود چهار هزار سپاهی همراه داشت، اما چندی نگذشت که مشخص شد، فرامین همگی ساختگی هستند. «در تاریخ ۱۵ رجب سال ۱۲۵۶ق، ... بهمن میرزا بهاءالدوله حاکم یزد نامه حاج میرزا آقاسی را مبنی بر جعلی بودن انتصاب آقاخان دریافت کرد و با دسته‌ای از سپاهیان خود به تعقیب وی پرداخت. پس در درگیری و زد و خوردی کوتاه در منزل مهریز یزد، آقاخان بی‌سانحه و حادثه روانه شهربابک شد.» (خورموجی، ۱۳۴۴: ۳۰؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۶۷-۸۲۶۶)

با ورود آقاخان به ایالت کرمان، مریدان و جمعی از سواران بلوچ و سیستانی و افغان به دور او گرده آمده بودند که البته بعضی پژوهشگران تلاش جاسوسان انگلستان را در این کار بی‌تاثیر نمی‌دانند. (میرنیا، ۱۳۶۷: ۱۰۲) هنگامی که آقاخان دریافت، مورد تعقیب سپاهیان دولت قرار دارد، هر چند که مبارزه‌ای با حاکم کرمان داشت، اما به آن شهر وارد نشد و به سوی شهربابک برگشت، که در این زمان به‌عنوان تیول به کهندل‌خان افغانی سپرده شده بود. کهندل‌خان افغان در سال ۱۲۵۶ق، و پس از تسخیر قندهار توسط انگلیسی‌ها با برادران و پسرانش حدود دویست سوار به دولت ایران پناهنده شده بودند و از سوی شاه قاجار، شهربابک کرمان را با هرات مروست فارس به عنوان تیول اعطایی دربار ایران در اختیار داشتند. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۱: ۱۶۵۰؛ وزیری، ۱۳۵۳: ۱۶۳-۱۶۲)

در کتاب حقوق بگيران انگلستان در ایران، علت درگیری برای عزیمت آقاخان به شهربابک ذکر شده است: او برای این‌که به انگلیسی‌ها خدمت بسزایی کرده باشد در نظر داشت با خدارحم‌خان، کهندل‌خان و مهردل‌خان که در این ایام با انگلیسی‌ها در جدال و زدوخورد بودند، بجنگد. (رائین، ۱۳۴۸: ۳۳۶) «بنابر نزاعی که فی ما بین آنها (افغان) و اهالی شهربابک در گرفت، حاجی محمدعلی کدخدای شهربابک و سه چهار هزار نفر از طایفه عطاءاللهی و مردم شهر، قراء افغانه را محصور نمودند. مقارن این حال، آقاخان در رسید و این

واقعه را از نتایج اقبال خود دانست.» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۱: ۱۶۵۰؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۶۸) پس از ۳ روز محاصره و نبرد، شهر بابک به دست آقاخان افتاد. سپس برادر خود محمدباقرخان را به سیرجان فرستاد و در زیدآباد سیرجان منزل گزید و مردمان را به یاری آقاخان دعوت می‌کرد. از آن سوی فضلعلی‌خان قراباغی حاکم کرمان که برای سرکوب آقاخان به سوی شهر بابک رهسپار بود، اطلاع یافت که برادر او در زیدآباد، مردم را به شورش تشویق می‌کند، پس ابتدا به آن سوی لشکر کشید. محمدباقرخان با سپاهیان خود در قلعه زیدآباد جای گرفت و پیکی هم برای برادر فرستاد و از وی یاری طلبید. آقاخان برای یاری او به سوی سیرجان رفت و در زیدآباد با سپاه فضلعلی‌خان قراباغی روبه‌رو شد. پس از جنگ سختی، سپاه آقاخان شکست خورد و خود او و برادرش به سمت لار گریختند. (سپهر، ۱۳۴۴: ۳۵۵) حاکم کرمان به شهر بابک آمد و یاران و مریدان آقاخان را به مجازات رساند. (خورموجی، ۱۳۴۴: ۳۰)

پس از آن شکست، آقاخان هم کماکان خیال قدرت‌گیری داشت. بعد از مدتی در احمدی و لار لشکری مجهز نمود و به طرف اسفندقه و جیرفت رفته سعیدخان رودباری و عده‌ای از مردم گرمسیر به او پیوستند و قلعه اسفندقه را مقر خویش قرار داد و مدتی در اسفندقه ماند. (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۰-۷۲۶۹) به مجرد اطلاع یافتن از این حرکات آقاخان، فضلعلی‌خان حاکم کرمان با سپاه خویش به آن سوی شتافت و سه فوج سرباز و دو عراده توپ هم از کرمان طلب کرد. حاکم در صوغان (جنوب بافت) ماند تا سپاهیان کامل شوند. اما آقاخان که از شرایط سپاه کرمان آگاه شده بود به سمت گرمسیرات میناب گریخت و فضلعلی‌خان نیز دیگر او را تعقیب نکرد و به کرمان برگشت. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۱: ۱۶۵۱-۱۶۵۰) با رسیدن آقاخان به مناطق بندر عباس کنسولگری انگلستان به کمک وی اقدام کرد چنان‌که در کتاب سیاستگران دوره قاجار چنین آمده: در ایام شورش آقاخان، مستر مکینیل وزیر مختار انگلیسی، آقاخان را به عصیان تحریک کرد و از راه بندرعباس توپ و تفنگ برایش فرستادند. (ساسانی، بی‌تا: ۸۷) از سوی دیگر منابع روایت دیگری را نیز ذکر کرده‌اند: «فرمانفرمای هندوستان وقتی از شکست او با خبر شد، سعیدخان بلوچ را با توپخانه و مهمات فراوانی از راه قندهار و سیستان به کمک قوای آقاخان فرستاد.» (رائین، ۱۳۴۸: ۳۳۷)

از جمله دلائلی که برای کمک به انگلیس به آقاخان می‌توان ذکر نمود رقابت و درگیری بین شاه ایران و دولت هند بریتانیا بر سر هرات بود. رفتار دوستانه محمدشاه با روس‌ها و خوانین افغان که دشمن انگلیس محسوب می‌شدند و چنان‌که گفته شد حتی شهر بابک را به‌عنوان تیول از شاه دریافت کرده بودند، سبب شد تا انگلیسی‌ها به فکر تقویت دشمن دولت قاجار باشند. ارتباطات سیاسی دو طرف مشتتج بود. حمله ایران به افغانستان و تسخیر هرات موجب تیرگی روابط شده بود و قشون انگلیس هم بوشهر را تصاحب کردند تا محمدشاه را وادار به ترک هرات کنند.

در زمستان ۱۲۵۶ق، آقاخان در میناب و فضلعلی‌خان در کرمان هر کدام در تدارک جنگ‌های پیش رو بودند و فضلعلی‌خان برادر خود اسفندیارخان را با گروهی از سربازان بم و نرماشیر به جنگ آقاخان فرستاد،

دو سپاه در دشتاب (جنوب شهر بافت) با هم روبه‌رو شدند. (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۸-۸۲۷۷) «در میان نفرات سپاه کرمان کسانی بودند که باطناً به طریقه اسماعیلیه تعلق خاطر داشتند، در نتیجه همین که نبرد آغاز شد با هم به صف آقاخان پیوستند و سردسته ایشان (اسفندیارخان برادر حاکم کرمان) به قتل رسید.» (واتسن، ۱۳۴۸: ۳۱۰) پس از شکست برادر فضلعلی خان، آقاخان در هفت فرسنگی کرمان در قلعه مشیز (بردسیر)، جای گرفت و هر روز برای بزرگان کرمان نامه می‌نوشت و می‌خواست تا فضلعلی‌خان را دست بسته تحویل دهند. (سپهر، ۱۳۴۴: ۳۶۰)

فضلعلی‌خان حاکم کرمان قبلاً عریضه‌ای را به دربار فرستاده با این مضمون با لشکری برای تقویت خود در دفع آقاخان بفرستند. امنای دولت علیه، حبیب‌الله‌خان امیرتوپخانه روانه کرمان نمودند. و مقارن این احوال امیر توپخانه در کرمان حضور پیدا می‌کند. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۱: ۱۶۵۳) سپس حاکم کرمان با سپاهی که تقویت شده بود، به سوی مشیز رفت تا با آقاخان روبه‌رو شود. با رسیدن خبر حرکت سپاهیان کرمان، آقاخان دانست که نمی‌تواند مقاومت کند و از طرفی به دلیل قتل برادر فضلعلی‌خان توقع بخشش نیز نداشت پس سپاه را واگذاشت و به سوی بم و نرماشیر فرار کرد. (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۲۷۸) او قلعه بم را محاصره کرد تا شاید با تصرف آن بتواند در آن قلعه مقاومت کند اما در مدت بیش از بیست روز محاصره نتوانست بم را تصرف کند، پس به سمت نرماشیر گریخت. بر سر راه بلوچستان در قلعه ریگان جنگ سرنوشت‌ساز بین او و حبیب‌الله‌خان در گرفت. «در این شهر بود که جنگ سرنوشت‌ساز بین آقاخان و حبیب‌الله‌خان امیر توپخانه در گرفت و آقاخان شکست خورد ... آقاخان بعد از این شکست از طریق بیابان راه قندهار پیش گرفت.» (سپاهی، ۱۳۸۵: ۸۵)

در قندهار آقاخان با سرهبری راولینسون -نماینده سیاسی انگلیس- ملاقات کرد (۱۲۵۸ق) و قصد داشت به هر طریق ممکن حمایت انگلستان را برای تسخیر ایران به دست آورد، اما حد اعلای انگلیسی‌ها این بود که حاضر شدند روزی صد روپیه برای گذراندن معیشت او و سربازانش در زمان حاضر در قندهار بدهند که البته آقاخان پذیرفت. (آدمیت، ۱۳۴۸: ۲۵۲) او حتی مطرح کرد که قصد دارد به کابل برای دیدار ویلیام ماک ناتن، وزیرمختار و سفیر انگلیس در کابل، برود و جالب این‌که به تصریح کتاب آقاخان‌ها راولینسون در نامه‌ای به ماک ناتن درخواست کرده که اجازه حضور در کابل را به آقاخان ندهند (بومن، ۱۳۷۶: ۲۸) علت این قضیه را باید به دیدگاه راولینسون درباره آقاخان محلاتی اشاره کرد: «مردی خشن و زشت است و آن‌قدر که انتظار داشتم باهوش نیست» (بومن، ۱۳۷۶: ۲۷) بیش از قیافه ظاهری آن‌چه که احتمالاً موجب نگرانی راولینسون شد قصه عجیبی که نقل می‌کرد و انتظارات بسیار غریب او بود. نتیجه این پافشاری آقاخان تنها نوشتن نامه‌ای از سوی راولینسون به ویلیام ماک ناتن بود که اوضاع او و سپاهیان او و میزان قدرتش در ایران را ذکر می‌کرد، اما چنان نبود که انگلستان را به همراهی با آقاخان برای سقوط حکومت ایران کمک کند. آقاخان متذکر شد که مسافرتش به این ایالت غربی افغانستان دشوار و پیچیده بوده است.

گفت که اگر هدفش صرفاً حفظ جان خود بود، مناسب‌ترین راه فرار از کرمان به بندرعباس واقع در خلیج فارس بود و از آنجا می‌توانست با کشتی به بغداد یا بمبئی که در آنجا پیروان زیادی دارد، برود. ولی پیام‌هایی از سرجان مک نیل وزیرمختار انگلیس در ایران و سرگرد تاد نماینده انگلیس در هرات دریافت کرد و به او قوت قلب داد و با خود چنین استدلال کرد که بهترین راه موفقیت کمک خواستن مستقیم از انگلستان است، تا ببیند، سلاح‌های نیرومند شما برای من چه می‌توانند بکنند. (بومن، ۱۳۷۶: ۲۷) در فندهار آقاخان نخستین نامه خود را برای سرویلیام مک ناتن نوشت؛ نامه‌ای عجیب آمیخته به حيله و نیرنگ و استدعا، ابراز اقدامی نسبتاً چاپلوسانه و بعضی ادعاهای شگفت‌آور. در این نامه آقاخان خود را تنها کسی می‌داند که می‌تواند ایران را از وضع موجود نجات داده و آن را ضمیمه انگلستان کند. به علاوه سعی شده، تا جنگ‌ها و شورش‌های آقاخان تا آن زمان، حرکتی مردمی و بر اساس خواست ایرانیان جلوه داده شود، که از حکومت محمدشاه به تنگ آمده‌اند. (بومن، ۱۳۷۶: ۲۹-۲۸)

راولینسون می‌خواست آقاخان را مأمور تسخیر هرات و سپس نامزد پادشاهی افغانستان کند. او حتی موافقت مک ناتن را به دست آورده بود، ولی قیام «وزیر محمداکبرخان» پسر دوست محمدخان و شکست نیروهای انگلیس از او، این موضوع را به‌طور کامل به فراموشی سپرد. (رائین، ۱۳۴۸: ۳۳۷)

پس از شورش افغانستان، انگلیس‌ها به شکل دیگری از آقاخان استفاده کردند، او به همراهی سپاهیان در سرکوب افغان‌ها همکاری می‌کرد تا این‌که بلوچ‌ها متوجه این همدستی شدند. شاهزاده «صافدرجنگ» و «محمدعمرخان سردار» مکتوبی مهمور به آقاخان نوشتند که اگر بیرون آمدی و به ما ملحق شدی فبها المطلوب و الا هر وقت دست یابیم اول تو و کسان تو را قتل می‌کنیم بعد انگریزان را» (حسینی، ۱۳۲۵: ۵۰) پس آقاخان به همراه سپاهیان انگلستان به جانب سند رهسپار شد، در این زمان او ترام انگلیسی قصد داشت که میر نصیرخان حاکم کلات را راضی کند تا بندر کراچی را به انگلیسی‌ها بدهند. اما نصیرخان با این کار مخالفت بود و با میرعلی مرادخان خیرپوری متحد شده بود. انگلیسی‌ها در این‌جا نیز از آقاخان بهره بردند، او به‌عنوان پیک خیرخواه به اردوی میرنصیرخان رفت و با اصرار بسیار قصد داشت که او را به واگذاری کراچی راضی کند. اما چون موفق نشد، سپاهیان انگلستان را از قصد شبیخون میرنصیرخان به چهاونی آگاه می‌کند. سپاهیان انگلیسی بر اثر این جاسوسی آقاخان، چهاونی را تخلیه کرده و سلامت ماندند. (حسینی، ۱۳۲۵: ۵۴-۵۳)

همراهی آشکار آقاخان با انگلیسی‌ها سبب شد تا بلوچ‌ها ابتدا به او و یارانش حمله کنند. در نتیجه این حمله عده‌ای از نیروهای آقاخان کشته شده و مریدانش پراکنده شدند و چهار دندان خود آقاخان نیز شکست. بلوچ‌ها مقدار زیادی از اموال آقاخان را هم به غارت بردند که بعدها توسط ژنرال انگلیسی و در واقع برای رفع فتنه به آنها بخشیده شد و غرامت آن را از منافع کمپانی به آقاخان دادند. (حسینی، ۱۳۲۵: ۵۶) حمایت انگلیسی‌ها از آقاخان محلاتی به منظور دامن زدن به اغتشاشات جنوب ایران و در نهایت به

دست گرفتن این منطقه در ابتدا توسط حاکمان دست نشانده بود و همانند آنچه را که در کلات بلوچستان اتفاق افتاد. مکنیل در تلگرافی به پالمرستون (فرمانفرمای هندوستان) می‌گوید: «قیام آقاخان به منزله پاره سنگی است برای حمله محمدشاه به شرق». (الگار، ۱۳۷۰: ۳۱)

در ۱۲۶۰ق، آقاخان برادران خود را به بلوچستان فرستاد تا نیروی جلب کرده و وضعیت را برای شورشی مهیا کنند. پس ابوالحسن خان و محمدباقرخان برادران خود را به کرمان گسیل کرد و او در مرز کرمان در قلعه بمفهل -واقع در منطقه بلوچستان- به جلب نظر بلوچ‌ها پرداخت و چون میسر نشد، به آنها حمله کردند و آقاخان با سپاهی و در حقیقت به منظور پشتیبانی برادران به سوی آنان حرکت کرد. محمدشاه وقتی از هجوم برادران آقاخان مطلع شد، قوای کافی به کمک سردار محمدعلی خان فرستاد و سرانجام در ۱۲۶۲ق، برادران آقاخان را شکست سختی داد. (آدمیت، ۱۳۴۸: ۲۵۴) در این جنگ‌ها ابوالحسن خان اسیر و به تهران فرستاده شد و تا آخر عمر در آن جا ماند. (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۳۳۸)

در ۱۲۶۳ق، آقاخان خود با میانجی‌گری وزیرمختار انگلیس از حکومت ایران تقاضای بازگشت به کشور کرد. حاج میرزا آقاسی صدراعظم با این بازگشت به شرط این‌که آقاخان از راه فارس یا کرمانشاه به ایران برگردد و در محلات به گوشه‌نشینی بپردازد موافقت کرد، اما آقاخان با این تصمیم موافقت نکرد. (آدمیت، ۱۳۴۸: ۲۵۶) نامه کلنل شیل، وزیرمختار انگلیس در ایران خطاب به حاج میرزا آقاسی در آثار و مراجع تاریخی ضبط شده و بخش‌هایی از آن نشان می‌دهد که میزان حمایت انگلستان از وی تا چه حد بوده و جوییه حاج میرزا آقاسی هم این نکته را مشخص می‌کند که وزیراعظم هر چند که قصد داشت حضور یا عدم حضور آقاخان را در ایران بی‌اهمیت جلوه دهد، اما با خطر و نفوذ او در نواحی کرمان و فارس آشنا بوده و سعی داشته او را از سفر در این مناطق و امکان ایجاد بلوای جدیدی باز دارد.

دولت ایران سه ماه بعد از این نامه‌نگاری‌ها به موجب ماده دهم پیمان ۱۸۱۴م،^۱ درباره استرداد مخالفان، تسلیم آقاخان را از دولت انگلستان درخواست کرد، اما دولت انگلستان نپذیرفت. اما با تقاضای مجدد حکومت ایران برای استرداد وی در ۱۲۶۳ق، او را از بمبئی به بنگال روانه کرد و پس از مدتی اقامت در اکبرآباد به کلکته رفت. (آدمیت، ۱۳۴۸: ۲۵۵-۲۵۴) در آوریل ۱۸۴۷م/۱۲۶۳ق، دولت انگلیس تضمین کرد تا ۱۴۰۰۰ روپیه مقرر عقب افتاده آقاخان را پردازند به شرطی که او یک راست به سوی کلکته برود و راهی را نیز برای این مسافرت انتخاب کردند تا از هر گونه اتلاف وقت ممانعت شود. آقاخان در ژوئیه ۱۸۴۷م، به کلکته رسید و تقریباً فوری درگیر مجادله با مقامات آن جا شد. (بومن، ۱۳۷۶: ۸۳-۸۲)

۱- ماده دهم این معاهده می‌گوید: «اگر روسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به ولایت انگلیس نماید، باید به محض اشارت امنای دولت ایران آن کس را از ولایت مزبوره بیرون کنند و اگر نرود، او را گرفته روانه ایران نمایند...» (رائین، ۱۳۴۸: ۳۴۱)

آقاخان پس از این که به کلکته تبعید شد به دستور انگلیسی‌ها عده‌ای از هندوان گرسنه و جمعی از جماعت «نجس»‌ها و مسلمینی که فرماندار آنها را جمع کرده بود، به نام اتباع و پیروان دین اسماعیلیه علم کرد. کنل استورات معاون انگلیسی فرماندار که ضمناً رئیس سازمان جاسوسی انگلیس در هند بود می‌نویسد: «دستوری از روساء به من رسید تا هرچه زودتر عده‌ای را به دور آقاخان جمع نمایم و مقدمات دینی تازه فراهم کنیم». (رائین، ۱۳۴۸: ۳۴۳)

یکی از مشکلات آقاخان در این دوران، دور افتادن از پیروان و مریدان بود که او را تا مرتبه شبه‌خدایی بالا می‌بردند و در کلکته آقاخان تنها یکی از خوانین محلی محسوب می‌شد که از انگلستان مقرر در یافت می‌کند و این با ادعاهای مذهبی و گر و فر آقاخان هم‌خوانی نداشت. این کمبود در نامه مارس ۱۸۴۸م/ ۱۲۶۴ق، آقاخان به حکومت نمایانگر شده است. آقاخان در این نامه ادعا کرده که بینوا شده است و نبود پیروانش در کلکته به این معناست که سرچشمه درآمد معمول او خشک شده و راهی برای تامین معاش ندارد. (بومن، ۱۳۷۶: ۸۵) تا این لحظه آقاخان تصور می‌کرد که انگلستان نقشی بزرگ در منازعات پیرامون متصرفاتش در این سوی دنیا برای او قائل است یا دست کم قصد دارد از نفوذ و قدرت او استفاده کند، اما این خود بزرگ‌بینی به ناگاه شکست. «وقتی سرهربرت مادک - دبیر دولت هند - سرانجام دلیل بودن آقا را در کلکته روشن کرد، اهانت نیز به آزارها افزوده شد. او روشن کرد که بریتانیا او را برای نقشی در کلکته نمی‌خواهد، بلکه حضور او نتیجه سازش با شاه ایران است.» (بومن، ۱۳۷۶: ۸۶)

با مرگ محمدشاه، آقاخان از کلکته به بمبئی آمد و نامه‌ای به امیرکبیر نوشت و تقاضای بازگشت به کشور کرد و سفارت انگلس نیز واسطه شد. جواب امیرکبیر بسیار جالب بود: «اگر اولیای دولت بهیه انگلیس مایل باشند که آقاخان به ایران بیایند باید به‌طور فراری او را به سرحداران دولت علیه بسپارند.» (آدمیت، ۱۳۴۸: ۲۵۷) این جواب نشان می‌دهد که امیرکبیر قصد داشته او را بی‌مقدار جلوه داده و از کسب آبروی وی جلوگیری کند و علاوه بر آن، اصولاً با حضور چنین افرادی که به پشتگرمی بیگانه اطمینان داشته، خشنود نبوده است و به این ترتیب او نیز از بازگشت آقاخان ممانعت کرد. «آقاخان که هنوز کاملاً ناامید نشده بود به دوستی برخی دولتمردان ایران ... دل بست اما امیرکبیر مجدداً نوشت اگر می‌خواهد به ایران بیاید باید از راه بوشهر وارد شوید نه از راه کرمان و بلوچستان. اما انگلیسی‌ها که می‌خواستند او را در شرق ایران مستقر کنند راضی به این امر نشدند.» (معلم‌آبادی، ۱۳۵۵: ۳/ ۶۶۹)

پس از برکناری امیرکبیر، آقاخان بار دیگر سعی کرد تا موافقت دولت ایران را برای بازگشت جلب کند و حتی هدایایی همچون فیل و زرافه برای شاه و پیشکش‌هایی برای میرزا آقاخان نوری و دیگر درباریان فرستاد، اما بازهم موفق نشد. پس آقاخان دیگر از بازگشت به ایران دست کشید و در بمبئی اقامت گزید و تا آخر عمر در آنجا ماند. هر چند که روابط خود را با ایران حفظ می‌کرد و هدایایی برای شاه و درباریان می‌فرستاد.

آقاخان سال‌های آخر حیات خود را به پرورش اسب و مسابقات اسب‌دوانی گذراند (ساعی، ۱۳۲۹: ۶۷) و با تکیه بر مکنت مالی و هدایای مریدانش، یکی از پناه‌های ایرانیان محسوب می‌شد. (سیاح، ۲۵۳۶: ۵) او در سال‌های آخر عمر از دولت انگلستان تقاضای پناهندگی می‌کرد، و دولت بریتانیا پس از جواب مثبت به درخواست وی، به او لقب والاحضرت عطا کرد. (تارم، ۱۳۸۱: ۸۹) تاریخ‌نگاران (رائین، ۱۳۴۸: ۳۴۹) علت اصلی حمایت بریتانیا از آقاخان را استفاده از او برای ایجاد کمربندی حفاظتی دور هند می‌دانند و اعتقاد دارند انگلستان قصد داشته با دستاویز جدا کردن بخشی از بلوچستان، آن بخش را تحت حکومت آقاخان به دولتی گوش به فرمان تبدیل کند که سد حفاظتی اطراف هند را کامل می‌کرد.

آقاخان اول نیز همانند بسیاری از اجدادش دارای لقب طریقی بود و عطاءالله شاه نامیده می‌شد. وی دوستی و رابطه صمیمانه‌ای با برخی از بزرگان و مشایخ سلسله نعمت‌اللهی داشت. (شیروانی، بی‌تا: ۵۳۰) چنان‌که در کتاب سلسله‌های صوفیه ایران اشاره شده: از زمان فتح‌علی‌شاه پیشوایان اسماعیلیه سرسپرده سلسله نعمت‌الله بودند. (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۲۲۶) وجوه اشتراک این دو تفکر در کتاب سلسله‌های صوفیه ایران به‌طور مفصل ذکر شده است. (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲: ۲۴۰ به بعد)

آقاخان محلاتی سرانجام در سال ۱۲۹۸ق/ ۱۸۸۱م، در بمبئی درگذشت و در محلی که به نام خود وی حسن‌آباد، نام گرفته بود، مدفون شد. «این مرشدزاده محلاتی در لباس زهد و تقوی و عمامه سبز و سیادت به تحریک خارجی در این ایام غوغایی در نواحی یزد و کرمان و بم و بلوچستان برپا نمود. و بالاخره پس از شکست پی‌درپی از قشون ایران به هندوستان راه یافته، در آن مملکت با مقرری دولت انگلیس مشغول ارشاد شد و اعقاب او هنوز از آن ارشاد متمتع می‌شوند.» (محمود، ۱۳۷۸: ۳/ ۵۱۷) پس از وی زعامت خاندان اسماعیلیه به پسرش واگذار شد و مریدان نیز مقبره او را در حسن‌آباد بمبئی زیارتگاه ساختند.

از میان وقایع دوران حکومت فضلعلی‌خان قراباغی و هنگام مواجهه او با آقاخان، به دلیل تاثیر بسیاری که شورش‌های آقاخان در این ناحیه بر جای گذاشت، به جریان زندگی و عاقبت او و هدفش از تحریکات و تحرکات پرداخته و هم‌اکنون به همان سال‌های ۱۲۵۷ق، و مواجهه فضلعلی‌خان با آقاخان بازگشته و وقایع دوران ولایت وی بررسی می‌شود. در این دوران و در اوج دوران شورش آقاخان، حاکم گزارشی به تهران فرستاد و تقاضای اعزام نیرویی برای دفع شورش او کرد. دربار تهران در پاسخ به این درخواست حبیب‌الله خان امیر توپخانه رابه کرمان روانه کرد. انتصاب امیر توپخانه دلیل دیگری هم داشت، به دلیل شدت عمل فضلعلی‌خان در کرمان حکام محلی از او راضی نبودند. «سرکوب بلوچ‌ها که در شورش آقاخان به او یاری رسانده بودند، هدف دیگر امیر توپخانه بود و شاید استقرار حاکمیت دولت در بلوچستان مهم‌ترین هدف این انتصاب بوده است.» (سپاهی، ۱۳۸۵: ۸۵) امیر توپخانه ابتدا به راور و کوهبنان رفت و پس از این‌که اطمینان حاصل کرد که آقاخان مدتی است از آن‌جا رفته، همه کسانی را که با او همراهی کرده بودند، به مجازات رساند.

در ۱۲۵۷ق، نوبت به حاکم بمپور، محمدعلی خان بمپوری رسید که از آقاخان حمایت کرده بود. حبیب‌الله خان ابتدا قلعه بمپور را محاصره و تسخیر کرد و سپس به سرکوبی شورشیان محلی و سرکردگان طوایف بلوچ و بمپور پرداخت. «امیر توپخانه با عموم رعایای افغانه و بلوچیه به جز قتل و قهر رفتاری نگزید و چندین هزار کس از آن طوایف اسیر و قتل کرد و به سفک دماء و هتک اماء تطاولی سخت رفت.» (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۸۱) کشتار سپاهیان حبیب‌الله خان امیر توپخانه در بلوچستان و بمپور تا به آن حد بود که پس از مدتی حاج میرزا آقاسی با علم به قصد انگلستان برای استفاده از آقاخان و چه بسا از دست رفتن بلوچستان، زبان به مذمت آن کشتار گشود و در نتیجه امیر توپخانه به تهران احضار شد. ترس از انتزاع بلوچستان از ایران، دربار تهران را فرا گرفت و از سوی دیگر انگلیسی‌ها با یادآوری همین وقایع زمینه‌ای برای تبلیغات علیه حکومت تهران و نزدیکی به سران بلوچ یافتند و از آن‌جا که هدف نهایی استقلال بلوچستان و در واقع ایجاد کمربند حفاظتی برای هندوستان بود، بهترین شرایط برای فتنه‌انگیزی میان سران بلوچ و حکومت ایران فراهم شده بود. پس از ورود حبیب‌الله خان امیر توپخانه به کرمان، او با اختیاراتی که داشت فضلعلی خان قراباغی را به تهران فرستاد و فرمان حکومت کرمان و بلوچستان به نام عباسقلی خان جوانشیر صادر شد. (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۸۵؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۳۱)

چنان‌که ذکر شد، پس از رسیدن ذکر وقایع بمپور به تهران، شاه و وزیرش به این فکر بودند تا به گونه‌ای کینه میان خود و سران بلوچ را از بین ببرند تا به این وسیله در مقابل سیاست‌ورزی‌های انگلیس و خوابی که برای آقاخان محلاتی دیده بودند، مقاومتی حاصل شود. پس حاکم جدید کرمان مامور شد تا اسرای بمپور را که سربازان در شهرهای مختلف فروخته بودند، یافته و بازخرد کند. «البته بسیاری از آنها مرده بودند و بسیاری به وضع موجود رضایت داده بودند و با همه این‌ها سه هزار و هفتصد تومان مخارج این اسیران شد. هر اسیر را یک تومان خریده بودند بنابر این به مبیعه و غیر مبیعه سه هزار و هفتصد اسیر را به منازل خود رساند و از برادرزاده محمدعلی خان نارویی رسید گرفت.» (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۹۶) او همچنین معادل دو هزار تومان اموال سرقت شده را مقرری خود عوض داد و حکم کرد تا قلعه بم را بازسازی کنند و دویست تن جمازه سوار برای حفاظت از سرحدات سیستان گمارد. از دیگر کارهای او که جالب به نظر می‌رسد این بود که دستور داد در حومه کرمان دوازده هزار اصله درخت توت کاشتند تا برای پرورش کرم ابریشم مفید باشد. (هدایت، ۱۳۸۰: ۸۲۹۶)

از ماجراهای دوران حکومت عباسقلی خان جوانشیر، حرکات و اعمال فتحعلی خان مهنی است. طایفه مهنی در اسفندقه واقع در مغرب جیرفت سکنی داشتند و در این زمان ریاست طایفه با فتحعلی خان بود که ابتدا در ارسال مالیات کوتاهی کرد و سال بعد به تمامی، علم مخالفت و طغیان داشت. پس از سوی حاکم کرمان، میرزا اسدالله مازندرانی به دفع او مامور شد و به سوی اسفندقه رفت. پس از چند نوبت جنگ و گریز سپاهیان فتحعلی خان شکست خوردند و میرزا اسدالله با توجه به کمبود نفرت، اما منزل به منزل او را

تعقیب کرده و دوباره به نبرد می‌کشاند. پس از چند یوم زد و خورد ملا محمدحسن و ملا ابوالقاسم و قاسم شفیع و ظهرعلی که از کلانتران معتبر طایفه مهنی بودند، او را گرفته و به میرزا اسدالله‌خان سپردند. او را به کرمان به حضور حکمران فرستاد، حسب‌الامر ایالت، مغولاً به دارالخلافه روانه کردند و در آنجا نیز شش سال بزیست. (۱۲۵۹ق) (وزیری ۱۳۵۳: ۱۲۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۹۹-۸۲۹۵)

در حکومت عباسقلی‌خان جوانشیر در ۱۲۵۸ق، کهندل‌خان و برداران او مهردل‌خان و رحم‌دل‌خان افغان با اجازه دولت ایران از کرمان روانه قندهار شدند و عباسقلی‌خان جوانشیر والی کرمان آنها را به شایستگی روانه کرد و در همه منازل نیز سبب آسایش آنها را فراهم کرد. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۱: ۳/۵۵-۱۶۵۲)

در سال ۱۲۵۹ق، برای بار دوم حکومت کرمان به فضلعلی‌خان قراباغی واگذار شد و او که مدتی را در کرمان گذرانده بود، حدود سه سال حکمران کرمان بود. اولین اختلاف در این دوره حکومت فضلعلی‌خان، اختلاف او با حاکم یزد حسین‌خان آجودان‌باشی بر سر کوهبنان بود. اصرار داشت که کوهبنان و راور در خطه یزد قرار گیرد و این امر موجب رقابت‌ها و زد و خودروهایی شد. (وزیری، ۱۳۷۵: ۷۹۱) در سال ۱۲۶۴ق، طایفه‌ای از اشرار بلوچ به هجده فرسخی شهر کرمان آمده مصدر سرقت و شرارت شدند. فضلعلی‌خان بیگلربیگی با جمعیتی به انهدام آنها رفته و آن جماعت را به سزا رسانید. (جهانگیر میرزا، ۱۳۲۷: ۳۲۳-۳۲۲) از دوران حکومت فضلعلی‌خان بیگلربیگی آثار و بناهایی در کرمان باقی مانده که چند بنا و یک قنات از جمله آنها هستند. کاروانسرای در کبوترخان عمارت و قنات فتح‌آباد و سردر آستانه شاه نعمت‌الله ولی و همچنین عمارتی در غرب آستانه که به عمارت متولی‌باشی معروف است، از آثار دوران حکومت او است.

نتیجه‌گیری

در حکومت ۱۴ ساله محمدشاه قاجار ایالت کرمان درگیر بحران، شورش‌های محلی و درگیری‌های فرقه‌ای بود و هر یک از حاکمان، مدتی از حکومت خویش را صرف سرکوبی طغیان آقاخان محلاتی در گوشه و کنار کرمان، بلوچستان و هرمزگان کردند. هرچند که ظاهراً آشوب او در هم شکسته شد اما وضعیت پر مخاطره‌ای در جنوب شرق ایران، به وسیله سیاست‌های انگلیسی‌ها ادامه و سرانجام باعث انتزاع مناطقی در بلوچستان از ایران شد. علی‌رغم این مسئله، به موازات سرکوب شورش‌های محلی برای برقراری امنیت، بازسازی شهر همچنان در اولویت حاکمان مذکور قرار داشت.

منابع و مأخذ

۱. آدمیت، فریدون، ۱۳۴۸، *امیرکبیر و ایران*، تهران، خوارزمی.
۲. اعتمادالسلطنه، علیقلی میرزا، ۱۳۷۰، *اکسیرالتواریخ*، به‌اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، ویسمن.

۳. اعتماد السلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۶۱، *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، نیلوفر.
۴. احمدی کرمانی، شیخ یحیی، ۱۳۷۰، *فرماندهان کرمان*، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم.
۵. بامداد، مهدی، ۱۳۷۱، *شرح حال رجال ایران*، تهران، زوار.
۶. بومن، ماهر، ۱۳۷۶، *آقاخان‌ها*، مترجم محمود هاتف، تهران، کتاب سرا.
۷. تارم، میثم، ۱۳۸۱، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه آقاخانیه*، کرمان، کرمان‌شناسی.
۸. جهانگیرمیرزا، ۱۳۲۷، *تاریخ نو*، به اهتمام عباس اقبال، تهران، علمی.
۹. حسینی، محمدحسن (معروف به آقاخان محلاتی)، ۱۳۲۵، *عبرت افزا*، به اهتمام حسین کوهی کرمانی، تهران، بی‌نا.
۱۰. خورموجی، محمدجعفر، ۱۳۴۴، *حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، زوار.
۱۱. رائین، اسماعیل، ۱۳۴۸، *حقوق‌بگیران انگلیس در ایران*، بی‌جا، بی‌نا.
۱۲. ساسانی، خان‌ملک، بی‌تا، *سیاستگران دوره قاجار*، تهران، بابک.
۱۳. ساعی، محسن، ۱۳۲۹، *آقاخان محلاتی و فرقه اسماعیلیه*، تهران، بی‌نا.
۱۴. سپاهی، عبدالودود، ۱۳۸۵، *بلوچستان در عصر قاجار*، قم، گلستان معرفت.
۱۵. سپهر، محمدتقی، ۱۳۴۴، *ناسخ‌التواریخ*، تصحیح بهبودی، تهران، اسلامیه.
۱۶. سیاح، محمدعلی، ۲۵۳۶، *خاطرات حاج سیاح*، به کوشش حمید سیاح، تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران، امیرکبیر.
۱۷. شیروانی، محمد بن معصوم بن زین‌العابدین، بی‌تا، *بستان‌السیاحه*، تهران، سنایی.
۱۸. ظل‌السلطان، مسعودمیرزا، ۱۳۶۲، *تاریخ مسعودی*، تهران، یساولی.
۱۹. فرمانفرما، فیروزمیرزا، ۱۳۸۶، *سفرنامه فیروزمیرزا نصرت‌الدوله*، تصحیح مجید نیکپور، کرمان، کرمان‌شناسی.
۲۰. کرمانی، محمد بن علی، ۱۳۷۶، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، پیکان.
۲۱. محمود، محمود، ۱۳۷۸، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹*، تهران، اقبال.
۲۲. مدرسی چهاردهی، نورالدین، ۱۳۸۲، *سلسله‌های صوفیه ایران*، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۳. معلم‌آبادی، میرزا محمدعلی، ۱۳۵۵، *مکارم الآثار*، اصفهان، مؤسسه نشر نفائس مخطوطات.
۲۴. میرنیا، سید علی، ۱۳۶۷، *وقایع خاور ایران در دوره قاجار*، تهران، پارسا.

۲۵. واتسن، رابرت گرت، ۱۳۴۸، *تاریخ ایران دوره قاجاریه*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، سخن.
۲۶. وزیری، احمدعلی خان، ۱۳۷۵، *تاریخ کرمان*، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، علمی.
۲۷. -----، ۱۳۵۳، *جغرافیای کرمان*، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ابن سینا.
۲۸. هاشمی نژاد، علیرضا، ۱۳۸۴-۱۳۸۳، «*فضلعلی خان بیگلربیگی*»، فصلنامه پژوهشی پژوهشگران فرهنگ، شماره ۹ و ۱۰، سال سوم.
۲۹. هدایت، رضاقلی خان، ۱۳۸۰، *تاریخ روضه الصفا ناصری*، تصحیح جمشیدن کیانفر، تهران، اساطیر.

Kerman during the Reign of Mohammad Shah Qajar, in connection with Agha Khan Mahallati's Government and Riot (1834-1848 A D)

Mahta Khaksari¹

Ali Rahimi Sadegh²

Abstract

The present study aims to investigate the situation of Kerman during the reign of Mohammad Shah Qajar as well as its political effects and consequences. During this period, from 1834 to 1848 A D, five rulers: Agha Khan Mahallati, Firooz Mirza, Khanlor Mirza, Fazlali Khan Gharabaghi and Abbasgholi Khan Javanshir came to power. The present article, by applying a descriptive analytical method and reviewing the related sources, seeks to answer the question: how the political situation of Kerman had been during Mohammad Shah Qajar's reigning and Agha Khan Mahallati's riot. The findings of this research indicate that due to the specific conditions such as, the presence of various groups holding different beliefs and the remoteness from the central government, Kerman constantly encountered problems which influenced the political relations of both parties. Also, Agha Khan Mahallati's riot caused extensive security and political consequences.

Key words: Qajar, Kerman, Mohammad Shah, Agha Khan Mahallati

-
1. Faculty member of Islamic Azad University, Baft Branch
email: m_khaksari55@yahoo.com
 2. Assistant Professor of Historical Studies Department, Islamic Azad University, Baft Branch
email: ali_rahimisadegh@yahoo.com